

دکتر رضا آیرملو  
پروفیسور جامعہ شناسی - سوئڈ

خیزش و فروپاشی تاریخی "اتوپیای انقلاب ۱۳۵۷"  
(و عواقب روانی-اجتماعی آن)

### ۳- قانون و قرارداد اجتماعی

قانون و قرارداد اجتماعی اما، نوشته یا مقرراتی نیست که حاکمیت مسلط و مؤسسات و نهادهای رسمی و غیر رسمی نظام حاکم تصویب کرده و به وجودش می‌آورند. قانون یک قرارداد اجتماعی و میثاق جمعی است که بر اساس قواعد و پرنسپ‌های دموکراسی، و با شرکت همهٔ آحاد جامعه، انشاء و تنظیم می‌گردد. اینست که قانون فقط به فرد، دسته و گروه معین، و حتا فقط به اکثریت جامعه تعلق ندارد. و نباید نظریات فرد، جمع، یا گروه معینی را به مردم جامعه دیکته کند. قانون از همهٔ مردم ناشی می‌شود و به همهٔ مردم تعلق دارد.

قانونی که به هر سببی این شرط لازم را نداشته باشد، قانون نیست، و هم از آن رو، نه قابل دفاع، و نه قابل تبعیت و احترام است. وظیفهٔ اخلاقی هر شهروند است که در برابر اجرای قانونی که از همهٔ مردم ناشی نشده و مشروعیت دموکراسی کسب نکرده، بایستد، سر پیچی کند، و عدم تبعیت خود را به نوعی ابراز دارد.

در نمونهٔ مورد مثال خود دیدیم که ساکنان یک مجتمع مسکونی برای تصمیم گرفتن در امری از امور مجتمع مسکونی خود ابتدا نمایندگان ساکنان واحدهای مسکونی را برای حضور در محلی دعوت میکنند. این نمایندگان که خود بر اساس پرنسپ‌های دموکراتیک از بین ساکنان و اعضای خانواده‌ها برگزیده شده‌اند، در محل بی‌طرفی گرد هم می‌آیند، و با فرصت کافی و حق بیان مساوی در امور مورد علاقهٔ جمعی خود مذاکره و بحث می‌کنند. و پس از آنکه همه - همهٔ شرکت کنندگان و نمایندگان علائق مختلف-

حرف هایشان را به تمام و کمال زدند، به طور مشترک و با رأی اکثریت، در مورد مسألهٔ مورد علاقهٔ شان رأی داده و تصمیم می‌گیرند.

در چنین مواردی، البته که نظر اکثریت شرط است، ولی این بدان معنی نیست که اکثریت و حتا اکثریت قاطع همسایگان می‌توانند حق یکی از آنان را ضایع سازند، و مثلاً" به اتفاق آراء، کسی را مجبور به فروش خانه و ترک محل مسکونی خود بکنند.

این بدین معنی هم نیست که اکثریت همسایگان می‌توانند تمام حرف و خواسته‌های خود را به کرسی بنشانند و به بقیه که با آنان موافق نیستند، تحمیل کنند. در واقع، مذاکره و گفتگو هم بدین منظور است که "اکثریت حاضرین" نتوانند تمام حرف خود را به کرسی بنشانند. آنان باید با اقلیت و نظریات گوناگون موجود به توافقی برسند که با اجرای آن، "همه" به نسبتی (به نسبت رأی و حمایت خود)

سهمی دریافت و راضی شوند. پس از این توافق است که همه همسایه ها، قلاباً از تصمیم اتخاذ شده حمایت می‌کنند و خود را متعهد به رعایت آن و احترام بدان می‌بینند. طبیعی است که این توافق و مشارکت نمی‌توانست مورد احترام همه باشد، اگر تعداد اندکی یا حتی اکثریت همسایگان،

- نظر خود را به دیگران تحمیل کرده بودند یا،

- به برخی از صاحبان و ساکنان محل اجازه شرکت و اظهار کردن نداده و فقط به رأی طرفداران خود (چه رأی اقلیت یا اکثریت شرکت‌کنندگان) اکتفا کرده بودند.

مشابه این جریان را می‌توان در جامعه بزرگ تصور کرد. در آنجا هم، برای تصویب یک قانون عمومی، باید همه این شرایط مورد بحث، مورد توجه و رعایت قرار بگیرند. اما از آنجا که در یک جامعه نمی‌توان برای تصویب هر قرارداد و قانونی از همه مردم، مستقیماً نظر خواهی کرد، این است که نظامی متکی به **نماینده‌گی** ضرورت پیدا میکند.

نظام‌های نمایندگی مبتنی بر دموکراسی در جهان امروزی عموماً یک نهاد قانونگذاری یا مقننه دارد که بر اساس آزادی‌ها و حقوق مبتنی بر دموکراسی انتخاب شده، و به نمایندگی مردم جامعه، مقررات و قوانین را انشاء و تصویب میکند. یک دستگاه اجرایی بی‌برگزیده‌ای هم که **حکومت** نامیده میشود، وظیفه اجرای این مصوبات را به عهده می‌گیرد. و بالاخره یک دستگاه قضائی مستقل از این دو قوه هم، به اجرای صحیح این مصوبات و اجرائیات نظارت کرده و در ضمن، بر اساس آنها حکم صادر می‌کند. این سه نهاد به طور مشترک "**دولت**"<sup>۸۳</sup> مبتنی بر دموکراسی را به وجود می‌آورند.

در یک جامعه قانونی، دولت با همه نهادهایش نماینده همه مردم است و حتی اگر ماهیتاً، منافع طبقه معینی را هم نمایندگی کند، در اصل و اساس، به نام همه مردم و همه آحاد و شهروندان جامعه به وجود آمده، جامعه را اداره می‌کند.

سیستم سازماندهی دولت، ساخت حکومتی و شکل نگارش قانون در کشورهای مختلف متفاوت، و از مدل‌ها و اسلوب‌های مختلفی تشکیل میشود. اما آنچه در همه کشورها ملاک قرار می‌گیرد، میزان اجرای دموکراسی یا "حکومت مردم بر مردم" در کار سازماندهی دولت و نهادهای دولتی است. بر این اساس، کشورهای دموکراتیک جهان، اشکال مختلفی از دموکراسی را به نمایش می‌گذارند، و از این طریق نیز از رژیم‌های دیکتاتوری، که با قوانین بدون شرط و شروط قانونگذاری و دموکراسی اداره میشوند، جدا میشوند.

---

<sup>۸۳</sup> دولت یا رژیم با حکومت یا هیأت حاکمه دوتااست.

#### ۴- دموکراسی

دموکراسی یا "دمو- کراسی" از دو کلمه حکومت و مردم تشکیل شده و به معنی "حکومت مردم بر مردم" معرفی میشود. دموکراسی یکی از اسلوب‌ها و شیوه غالب حکومت و انشاء قوانین در جهان امروزی است. این سیستم سازماندهی سیاسی- اجتماعی، امروزه روز به قدری از احترام و حمایت عمومی برخوردار است که حتا دیکتاتورها نیز به نام دموکراسی و از طریق اجرای دروغین تشریفات انتخاباتی ناشی از دموکراسی، خود و خواسته‌هایشان را بر مردم تحمیل می‌کنند. و به باور خود، به نام دموکراسی، برای دیکتاتوری خود، صلاحیت و مشروعیت کسب می‌کنند.

دموکراسی قبل از همه بر حقوق بشر و رعایت نعل به نعل آن ساخته می‌شود. در جایی که جان و مال و حیثیت انسان تضمین نیست، حرف از دموکراسی و انتخابات، فاقد هر گونه معنی و مفهوم است. همین طور است

- در جایی که همه شهروندان، بدون توجه به رنگ، نژاد، دین و جنسیت شان، برابر و یکسان فرض نمی‌شوند یا،
- در جایی که مردم از آزادی‌های لازم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، و همچنین از تضمین های لازم قضائی برخوردار نیستند.

در جایی که مردم نمی‌توانند از فرصت های مساوی برای رشد و توسعه، و آموزش، بهداشت و بیمه، و سایر تضمین های لازم اجتماعی و اقتصادی برخوردار شوند، دموکراسی نیز به همان اندازه خدشه دار و زیر سؤال است.

"دموکراسی" یا "حکومت مردم بر مردم"، در عین حال، بر باور و اعتقادی ساخته می‌شود که بر اساس آن، مردم به عنوان منبع قدرت و "تنها منبع قدرت" شناخته می‌شوند، و این حق را با هیچ کس و هیچ قدرت و مقام زمینی و آسمانی قسمت نمی‌کنند. نظام دموکراسی در اساس از طریق انتقال قدرت از نیروهای آسمانی و نمایندگان زمینی آنان به مردم به وجود آمده، و قابل تقسیم با هیچ موجود و هستی مقدس، آسمانی و "ازمابهنتر" نیست.

بدین صورت، در جایی که مقدسین و کتاب‌های مقدس دینی و غیردینی "تکلیف مردم را تعیین می‌کنند و روحانیون به نام خدا و رسول و مقدسات دینی حرف زده، به جای مردم تصمیم می‌گیرند، دموکراسی وجود ندارد. در چنین شرایطی، حتی اگر تصمیماتی به نام مردم اخذ شوند، و اموری به نام مردم انجام گیرند - از آنجا که حق تصمیم گیری مردم با دین و مذهب مشروط شده-

دموکراسی از اساس زیر سؤال قرار می‌گیرد. هم از این رو، تحت حکومت دینی و

مذهبی (و جائی که شریعت دینی منبع و ملاک قانون و قانونگذاری است)، نه دموکراسی قابل تحقق است و،

نه اساساً "جامعه‌ای مدنی" شکل می‌گیرد. چرا که:

- مدنیت مخصوص انسان و بیان‌کننده دوره بلوغ اجتماعی مردم است.

- مدنیت با بلوغ انسان برای اداره خود و جامعه خود شکل می‌گیرد، و نه همانند دوره یونیت، از طریق احکام نیروهای مافوق طبیعی، مقدسین دینی، یا مدعیان نمایندگی آنان (از جادوگران دوره‌های بدوی تا روحانیون اسلامی و دیکتاتوری‌های تقدیس‌شده امروزی آنان).

بدیهی است در جائی که دموکراسی به مفهوم "حکومت بلاشرط مردم بر مردم" به وجود نیامده، قانون نیز در بهترین شکل خود، فقط یک "قرارداد اجتماعی منسوب به جمعی معین" است. و برای بقیه مردم و شهروندان جامعه هیچ ارزش قانونی ندارد و نباید داشته باشد. در نتیجه، در غیاب یک دموکراسی بدون خدشه،

- قانونی بودن امور، هیچ‌گونه تعهدی برای شهروندان جامعه به وجود نمی‌آورد و ایجاد نمی‌کند.

در یک چنین جامعه‌ای، هر شهروند حق دارد و حتی از نظر اخلاقی مسئول است که از اینگونه قراردادهای و احکام به اصطلاح "قانونی" سرپیچی کرده و فرمان نبرد.

با این وجود، آنگونه که در مثال مربوط به قرارداد بین ساکنان یک واحد مسکونی دیدیم، حتا اگر همه آزادی‌ها و حقوق اجتماعی-سیاسی و مصونیت‌های قضائی لازمه دموکراسی هم فراهم آیند، در جهان مدنی امروزی، دموکراسی به صرف حکومت اکثریت مردم یا تحقق نمی‌یابد، یا بسیار ابتدائی ارزیابی میشود. چرا که در جهان پسامدرن امروزی، دموکراسی فقط این نیست که اکثریت جامعه را به حکومت می‌رساند، بلکه نظامی است که قدرت سیاسی را نسبت به سهم، بین فردها، و بین اکثریت و اقلیت‌های جامعه تقسیم می‌کند. به بیان دیگر،

دموکراسی‌یی که نتواند حافظ حقوق فردها، گروه‌های اقلیت و محرومان جامعه باشد، و از حق و حقوق اقلیت جامعه دفاع نکند، عین دیکتاتوری و در بهترین شکل خود، "دیکتاتوری اکثریت جامعه" است.

این است که دموکراسی در این معنی وسیع باید بر "توزیع عادلانه" قدرت دولتی، حقوق سیاسی، امکانات اقتصادی و فرصت‌های فرهنگی بین آحاد جامعه بنا شود.

هم از این رو، لازمه برقراری جامعه مدنی در ایران،

- نه فقط برقراری دموکراسی بدون هر شرط و شروط دینی و اسلامی، بلکه همچنین برقراری دموکراسی‌یی است که حقوق و آزادی‌های فرد فرد جامعه را

تأمین میکند.

- نه فقط پشت کردن تمام عیار به "بازی های دموکراسی" دوره های دیکتاتوری اخیر، بلکه برقراری دموکراسی بی است که بر حقوق و آزادی های مدرن و پسامدرن امروزی فرد و فرد جامعه بنا میشود.

نباید فراموش کرد که برقراری یک چنین دموکراسی همه جانبه و حراست از آن جز از طریق مردم،

- آنهم مردم سازمان یافته در نهادها، احزاب و سازمانهای سیاسی بی که دموکراسی را در مناسبات درون و بیرون خود به اجرا در می آورند،

ممکن نیست. بدین معنی، "دموکراسی حقی گرفتنی است و نه دادنی". کسی جز خود مردم،

نه میتواند به مردم دموکراسی بدهد و،

نه از دموکراسی برقرار شده در کشور و جامعه حراست کند.

این است که بدون دخالت سازمان یافته مردم، نه فقط هیچ دموکراسی بی در ایران برقرار نمی شود،

بلکه هر نظامی هم که به جای جباریت امروزی بر پا بایستد،

- همانند قلعه ی حیوانات جرج اول-

جز به حکومت خوک های دیگری نمی انجامد و نخواهد انجامید.

این همه میرساند که چرا دموکراسی در این مفهوم، برای ما مردم ایران

- که همیشه به نوعی تحت سرکوب جباریت های ظالم جان کنده ایم-

عنصری غیر قابل فراموشی در ساختار ایده آلهای آینده " فردا و فرداهاست.

## ۵- عدالت اقتصادی

اما دموکراسی بدون عدالت اقتصادی نه برقرار میشود، نه دوام می آورد. گرسنگی و نگرانی همیشگی برای تأمین رزق و گذران فردا،

- یا از انسان های محروم، گرگ می سازد تا دیگران را بدرند،

- یا از آنان بزّه می سازد تا لحظه موعود سلاخی، "نابخردانه" به هواداری قصابان خود بلند شده، برای لقمه ای نان به نام "امت امامان و بنده اربابان حاکم" با ابزار سرکوبی جامعه تبدیل میشوند.

فقر و گرسنگی، و نداشتن درآمد دائم، همراه با عدم تضمین گذران زندگی، ظاهراً

یک مسأله صرفاً "مادی است، ولی باید توجه کرد که انسان فقیر، همزمان از

فرصت های آموزش و پرورش و کسب علم و دانش هم محروم مانده، و از

فعالیت های فرهنگی و اجتماعی هم دور می افتد. به همین سبب، فقر مادی به آسانی یا

فقر فرهنگی و اجتماعی در هم می آمیزد. اینجاست که انسان فقیر و بدون فردا، به آسانی به مزدوری و پاسداری نیروی های سرکوبگر، ضد اجتماعی و عوامفريب در می آید. هم از آن رو، فقیران تحت ستم، عمداً انتقام گرسنگی و نداری خود را - نه از آنانی که نانشان را دزدیده اند،

- بلکه از مردم مشابهی که گرفتار فقر، محرومیت و بیعدالتی اند - باز می ستانند. این است که جامعه ای که به "ندار و ندار" و "دارا و دارا" تقسیم می شود، جامعه گرگ پرور، خصمانه و پر از کینه است و روی صلح و آرامش نمی بیند.

جامعه بدون عدالت اقتصادی، جامعه ای مریض و بدون آینده است. مردم یک چنین جامعه فقرزا، نه می توانند روی ارزش های معین، پایدار و ثابت به توافق برسند و نه می توانند فردای مشترکی برای خود و فرزندان شان به وجود آورند. این نیست جز آنکه:

- مردمی که از حد اقل رفاه و تضمین های اقتصادی محرومند، به دشواری مفهوم زندگی رفیقانه و برادرانه با همسایگان سیر و مرفه خود را درک می کنند، و شاید هم اصلاً درک نکنند، یا نباید هم درک کنند!

- مردم محروم از ابتدائی ترین نیازهای معیشتی، به دشواری می توانند (و شاید هم نباید بتوانند) به حقوق و آزادی های دیگران احترام قائل شده، و برای آزادهای کسانی دل بسوزانند که به فقر و فاقه آنان رضایت داده یا با آن کنار آمده اند.

- برای مردمی که گرفتار و درگیر اضطراب و اضطراب کمبود نیازهای اساسی اند، آزادی و دموکراسی بی که بر نظام ناشی بر گرسنگی و نداری آنان بنا شده، در مقایسه با محرومیت های شان، امری ثانوی به نظر می رسند. از نظر آنان، پرداختن به دردها و کمبودهای اضطراری آنان مهم تر از پرداختن به مسائل ناشی از اینگونه نیازهای ظاهراً ثانوی مردم و جامعه است.

به راستی که محروم گذاشتن بخشی از مردم و فرزندان یک جامعه از تأمین نیازهای اولیه، و ایمنی و اطمینان به فردا (تحت هر نام و عنوانی که باشد)

سلب حقوق بشر آن جامعه است. اینست که برقراری "عدالت اقتصادی" و دادن فرصت های رشد و توسعه مادی و معنوی برابر و یکسان به همه آحاد جامعه، همچون صاف کردن جاده برای برقراری اصول حقوق بشر، و تضمین حقوق و آزادی های شهروندی ناظر بر دموکراسی است.

اینجاست که باید همراه همه خوابهای طلائی از حقوق بشر و آزادی تا دموکراسی و مدنیت امروزی باید خواب "عدالت اجتماعی" را هم دید، و آن را نیز بر محتوای ذهنی- آرمانی امروز و فردایمان افزود. باید خواب شیرین جامعه خوشبختی را دید

که در آن هر کس حق دارد و می‌تواند به اندازه دیگران از حداقل زندگی و معیشت، و حد اقل امکانات برای تحصیل، درمان، سکونت، کار و تفریح برخوردار گردد. جامعه‌ای که هر کس می‌تواند با تکیه و اطمینان به یاری جمعی دیگران، نبوغ خود را برای ساختن یک آینده بهتر و مطمئن‌تر برای خود و دیگران به کار بیندازد. "جامعه فاضله عادلانه" که در آن

- تأمین فرصت‌های برابر اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی،

- تقسیم عادلانه ثروت، و همچنین،

- احترام به کار و کوشش انسان و دست آوردهایش،

به اندازه هر حق و حقوق اساسی فردی و جمعی دیگر، غیر قابل اغماض و فراموشی است. به قول نویسندگان آرمانخواه ایران در قرن نوزدهم میلادی، "جامعه فاضله، جامعه عدل است، چرا که بدون عدل، هیچ جا فاضله نمی‌شود" ۸۴.

## ۶- مدنیت عصر نو

اما تاریخ اخیر جوامع پیشرفته جهان،

- چه کشورهای کاپیتالیستی یا سوسیالیستی-

همه بر آنند که تأمین حداقل زندگی و معیشت برای همه شهروندان جامعه، جز در "جامعه رفاه" ممکن و میسر نیست. جامعه رفاه هم برقرار نمی‌شود، مگر از راه ایجاد "ارزش اضافی" در دست دولتهای قانونی در کشور. درست است که پول "باد آورده نفت" در ایران، ارزش اضافی مهمی است و با این پولها میشود روی رفاه مردم سرمایه‌گذاری‌های بزرگی انجام داد، اما این پولها حتی در نظمی قانونی برای ایجاد رفاه همه مردم کشور کفایت نخواهد کرد. "جامعه رفاه" با فروش نفت و وابستگی به هر فرآورده تک‌محصولی معدنی دیگر به وجود نمی‌آید. جامعه رفاه محصول جامعه تولیدکننده صنعتی و خدماتی است، و بدون تبدیل جامعه نیمه‌مزدداری و نیمه‌سرمایه‌داری وابسته به نفت و خریداران نفتی به یک جامعه صنعتی، هیچکدام از خواب‌های ما برای یک جامعه فاضله "مدرن، مرفه و عادل" تعبیر نخواهند شد.

از این رو برای تحقق آرمانهای اتوپیائی این ملت و مردم، تحقق صنعتی‌گری به اندازه نان شب مردم ضروری است. در واقع، صنعتی شدن سنگ بنای مهم هر بنای ایده آلی جامعه خوشبخت فردا و فرداهاست.

تجربه‌های جهانی نشان می‌دهند که حتا جوامع سوسیالیستی تمام عیار و موقّق، تا زمانی که به مرحله تولید صنعتی نرسیده‌اند، قادر به برقراری جامعه رفاه نشده‌اند.

---

۸۴ مشکلات، خطی، به نقل از هما ناطق، کارنامه ی فرهنگی ایرانیان، پیشین.



و جز آنکه فقر و نداری را بین شهروندان خود به تساوی قسمت کنند، کاری نکرد، یا نتوانسته اند کاری انجام دهند.

صنعتی گری و انقلاب صنعتی امّا، با خواندن اوراد مقدسه، و تکرار هفت باره و چهل باره و حتی هزار هزار باره دعای "امن یجیب ..." به وجود نمی آید، یا (آنگونه که به تجربه دریافته ایم)، با ظهور این یا آن رهبر و امام هم ممکن نمی شود. انقلاب صنعتی از راه دعا و نماز یا شفاعت امام و امامزاده ها هم حاصل نمی شود.

- لازمه انقلاب صنعتی لزوماً انقلاب در نحوه نگرش به جهان است.

- لازمه انقلاب صنعتی، انقلاب در نحوه ارزیابی ارزشها و توجیه فلسفی نقش تعیین کننده "انسان زمینی" در رو در روئی با شانس و قسمت آسمانی است.

- لازمه انقلاب صنعتی، نوسازی و انقلاب در باورها، نگرشها، ارزشها و ارزیابیهاست.

امّا این چگونگی ها هم تحقق نمی یابند، مگر آنکه ساختار و شکل سازماندهی جامعه عقب مانده ما از آثار عقب ماندگی تاریخی زدوده شوند، و در همه عرصه های زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ما،

نظمی مدرن و مدنی مناسب عصر نوین و،

متکی به انسان آزاد از انواع قیومیتها و ولایت های دینی، نژادی، جنسی و قومی برقرار گردد. اینست که:

- لازمه انقلاب صنعتی، انقلاب سیاسی، و لازمه هر دو آنها **انقلاب فرهنگی** است.

#### ۷- سکولاریسم و لائسیسم اجتماعی ۸۵

به تجربه هم ثابت شده که اسلام سیاسی و بنیادگرا به سبب های ساختاری خاص خود،

نه حقوق طبیعی بشر را به رسمیت می شناسد،

نه با دموکراسی سازگاری دارد،

نه برابری و عدالت اقتصادی را می پذیرد و،

نه با عصر نو بودن و مدنیت جامعه مسلمانان ۸۶ سر آشتی دارد.

به شهادت تاریخ، حکومت دینی، به خصوص حکومت اسلامی و شیعی، در هیچ

---

۸۵ به معنی آزادی دینداری فردی و خصوصی از سوئی، و منع سوء استفاده از دین و اعتقادات دینی مردم به خاطر منافع سیاسی این و آن است.

۸۶ "مسلمان" به فردی با دینی معین اطلاق میشود، و با اسلام سیاسی یا آنچه به صورت پسوند اسلامی" در ترکیب هائی همچون جمهوری اسلامی، تروریستهای اسلامی، حکومت اسلامی و غیره که به اجرای "شریعت اسلامی" و اسلام بنیادگرا پا می فشارند، تفاوت دارد.

دوره و زمان و مکانی جز به شکل حکومت توتالیتار و دیکتاتوری ظاهر نگردیده و نخواهد گردید<sup>۸۷</sup>. به شهادت تاریخ، "حکومت های دینی" به هر شکلی هم سازمان داده شوند، بالاخره به خاطر "علل ساختاری" خاص خود مجبورند تا در نهایت، "اصول دین" را

- که بی توجه به رأی و نظر مردم در کتاب‌های مقدس دینی قدیمی و کهنه درج شده اند-

بر "رأی، نظر و حکومت مردم" ترجیح دهند. حکومت‌های دینی از همین رو، آماده پذیرش نقد و رأی مخالف دیگران نیستند، و حتی مجبورند هرگونه نظری را که با سنن دینی شان سازگاری ندارند، گناه به حساب آورده و به استناد آیات غیردینی کتاب شان سرکوب بکنند<sup>۸۸</sup>. این است که حکومت های دینی و ایمانی (بی توجه به شکل و شمایل و عنوان شان)

از سوئی "مجبور" به دفاع از اصول بنیادی بی اند که مقدس و غیرقابل تغییر به حساب می آیند و،

از سوی دیگر "محکوم" به رو در روئی با دموکراسی و رأی و خواست مردم اند. در نتیجه، در "حکومت های دینی و همچنین اسلامی و شیعه گری"، ادعاهائی مبنی بر "پذیرش آزادی انتخابات و حق رأی مردم" و همچنین حرف از "اصلاح قوانینی که مستقیماً منشأ دینی دارند"، قصه‌هایی بیش نیستند، و در طول تاریخ تحولات جوامع بشری، هرگز و هیچ وقت اتفاق نیفتاده و نمی افتند.

به دلایل ساختاری فراوانی که در توضیح شماره ۳ پایان کتاب آمده، این ادعاها مشخصاً در اسلام و بیش از همه در مذهب امامیه و شیعه‌گری، ناامید کننده تر و ناممکن تراند.

### - جمع بندی

بر اساس داده های فوق، "رهائی از ظلم و بیعدالتی" تاریخی ایران، در امروزه روز دوره جهانی شدن پسامدرن جهانی به رعایت اصولی چند وابسته اند:

- حقوق بشر،

- آزادی،

- دموکراسی،

- قانونیت،

---

۸۷ ر. ک. به توضیح شماره ۳ در پایان این کتاب، و همچنین به فصل های پیشین، از "بهشت آرمانی اسلام" تا "اسطوره رهائی چملی بل ...".

۸۸ ر. ک. به کتابهای نویسنده تحت عنوان "قرآنت قرآن غیر دینی" جلدهای ۱، ۲ و ۳. پیشین.

- مدنیت و ،

- لائسیسم اجتماعی.

امروزه ساختن هر اتوپيائی و بنا نهادن هر جنبشی بدون پایه قرار دادن این سنگ پایه های اساسی مندرج در عهدنامه ها و منشورهای جهانی، مثل کج گذاشتن خشت اول است. یک چنین بنائی،

- همانگونه که در جریان انقلابات تاریخی، از جمله انقلاب فروپاشیده ۵۷ هم تجربه شده-

تا به ثریا هم برسد، کج خواهد شد. یک چنین بنای کج هم بالاخره روزی از روزها آوار شده و بر سر این مردم و ملت فرو خواهد ریخت. این است که برای رسیدن به آرزوهای تاریخی خود،

- به مفهوم رهائی از "ظلم و بیعدالتی" و ایجاد "برابری برادرانه"-

جز ساختن و پرداختن بنای اتوپياهای ذهنی بر اساس این سنگ بناهای پایه ای، هیچ راه دیگری وجود ندارد، و هیچ جنبش آزادیخواهی و هیچ جان و مال فدا دانی را به جایی جز تعویض دیکتاتوری را با دیکتاتوری دیگر نمی رساند.

بر اساس این داده ها، جامعه ایده‌آلی و آرمانی رهائی بخش ما لاجرم،

- جامعه تکنیک و تکنولوژی،

- جامعه علوم، دانش و تخصص‌ها و ،

- جامعه "مدنیت و عصر نو" با همه دست آوردهای امروزی در همه عرصه های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است.

جامعه آرمانی ما، از همین رو، لزوماً

جامعه ای در حال دگرگونی و تغییر مداوم است.

- جامعه ای پویا و پرشتاب است.

- جامعه رها از هر دگم و حکم ابدی و ازلی دینی و غیر دینی است، و بر نوگرایی، تجدد، بدعت و کشف و اختراع بنا میشود.

یک چنین جامعه‌ای لزوماً از سانسور فکر و اندیشه، و گفتار و کردار می‌پرهیزد، و انگیزه‌های تغییر و تحول خود را خود تولید می‌کند.

در نتیجه، جامعه آرمانی و مدینه فاضله ما نمی‌تواند جامعه پایانی و نهائی (چه کمونیستی یا آخرالزمانی) باشد. "جامعه ایده‌آلی لایق فردا" جامعه بدون مرز زمانی است. جامعه ای است که با کار و زحمت و تلاش انسان "طراز نوین" هر دوره و زمانه به سوی فردا و فرداهای با رفاهتر و بهتر نشانه می‌گیرد.

در اینجا، تحقق هر آرزو و ذهنیت تعریف شده ای، راه را برای ابداع ذهنیات جدید

و معماری مدینه‌های آرمانی نو و نوتر هموار می‌کند، و ایده‌ها، ایده‌آها و باورهای که در طول زمان کهنه شده، با آلترناتیوهای تازه و مناسب عصر جدید جایگزین می‌شوند.

بر این معیار، جامعه ایده‌آلی ما، جامعه‌ای مرکب از انسان‌ها و افکار گوناگون است، چرا که هیچ تغییری ممکن نیست، مگر آنکه راه برای دیگران و دگراندیشی‌ها و دگرگونه دیدن‌ها و بودن‌ها - به تمام و کمال -

باز باشد. می‌بینیم که از این زاویه نیز، جامعه مرفه و صنعتی آرمانی، مجدداً با ضرورت آزادی انسان و مفاهیمی چون حقوق بشر، عدالت، دموکراسی، لائیسیم اجتماعی و مفاهیمی از این دست پیوند می‌خورد، و اتوپیای لایق فردا و فرداها را بر این سنگ بناهای عمده و اساسی بنا می‌کند.

\*\*\*

اکنون می‌توان سؤال کرد که در اینجا و در این معماری جامعه اتوپیائی و ایده‌آلی کدام یک از امور فوق بر دیگری و دیگران تقدم دارد و اول می‌آید؟

- حقوق بشر یا دموکراسی؟

- آزادی یا عدالت اجتماعی؟

- صنعتی شدن یا لائیسیم اجتماعی؟ و و.

بدیهی است که "حقوق بشر" به طور ماهوی از بقیه ضرورتها و آرمانها متفاوت است، چرا که این حقوق با انسان به دنیا می‌آیند، نه داده شدنی و نه گرفتنی اند، و به هیچ پیش شرط دیگر هم وابسته نیستند. اما با این وجود، تجربیات تاریخی برآنند که حتا حقوق بشر نیز عملاً تحقق نمی‌یابند، مگر آنکه بقیه امور به موازات آنها تغییر یافته و بهبودی حاصل کنند. اینست که اعتراف به حقوق بشر انسان به طور متقابل به توسعه و رویش مبانی "آزادی، دموکراسی، لائیسیم، رفاه، عدالت اجتماعی و غیره" وابسته است و برعکس.

در واقع، رشد و توسعه این حقوق و آزادیها در هر جامعه‌ای به رشد و توسعه توانائی‌های نوزادی می‌ماند که چه در کل، یا جزء به جزء، به طور یکدست و همه‌جانبه رشد می‌کند. این رشد در تمام اندام‌ها و توانائی‌های جسمی و روانی نوزاد، به یکسان جریان می‌یابد،

"همه‌جانبه" است و،

هیچ تقدم و تأخر نمی‌شناسد.

یعنی دستها به همان نسبتی رشد می‌کنند که پاها و همچنین اندام‌های جسمی به همان اندازه رشد می‌یابند که روان، رفتار و شخصیت، که دانش و قدرت یادگیری، و

نفسانیات، خودآگاهی و وجدان.

کیفیت رشد حقوق و آزادی‌ها در جامعه نیز مثل رشد همه جانبه نوزاد است. یک "توسعه هنجار" لزوماً همراه با تغییر و تحول "همه‌جانبه" پیش می‌رود. به نحوی که هیچ تغییری بر دیگری مقدم و متأخر نیست، و هیچ کدام را نمی‌توان از بقیه قسمت‌ها و اندام‌های دیگر اجتماعی برید، جدا کرد، راکد نگاهداشت یا به حرکت و رشد فوق‌العاده واداشت. هم از این رو، هیچ جامعه دیکتاتوری قادر به احترام به حقوق بشر مردم، یا هیچ حکومت دینسالار قادر به دادن آزادی و دموکراسی یا رعایت عدالت اجتماعی نیست. به بیان دیگر، در جایی که حقوق ناشی از دموکراسی و آزادی وجود ندارد، رعایت حقوق بشر هم ممکن نیست، و برعکس. اینجاست که جامعه ذهنی آرمانی ما نیز باید از مجموعه نهادهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متجانسی که همه از امکان رشد و توسعه یکسانی برخوردارند، تشکیل شود. کسی که می‌خواهد آرزوی تحقق یک چنین جامعه آرمانی را در خویشتن خویش پیرورد، باید بتواند در ذهن و اندیشه خود، شهری بسازد - یکدست،

- آباد، مرفه و تولیدکننده،

- همگام با عدالت اجتماعی و،

- متکی به آزادی، حقوق، نبوغ، و کار و کوشش انسان و فرزند انسانی.

شهری که در هیچ کدام از جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی محکوم به یخ زدن و بازگشت به گذشته و تقدیس عادت‌های دیرینه تاریخی-دینی نیست. این آن شهر اتوپیائی و مدینه فاضله‌ای است که اگر بر پا بایستد و تحقق یابد، سرنوشت تاریخی ملت و کشورمان را به یکباره دگرگون خواهد ساخت، و ما را در جامعه جهانی به ملتی متمدن، سازنده و سرفراز تبدیل خواهد ساخت. در آن صورت کسی از فرزندان این سرزمین، دیگر خود را نیازمند آن نخواهد دید که برای رهائی از تحقیر دیگران، از بردن نام خاستگاه و کشور مادری خود، "ایران" گرفتار آمده در بحران‌های عقب ماندگی و بنیادگرایی تاریخی، بپرهیزد. یک چنین شهر اتوپیائی می‌ارزد که:

- فداکاری و مشارکت تکتک جویندگان آرمانشهرهای فردا را به خود اختصاص دهد،

- همه رویاهای آرمانی را از آن خود کند،

- در قصه هایمان تکرار گردد،

- در لالائی کنار گهواره ها باز تولید شود،

- در موسیقی بنوازد و در هنر و ادبیات فردایمان بارآید و بر پا بایستد.

این نیز ممکن نیست مگر آنکه یک چنین آرمانهایی به خواست و باور ذهنی- اتوپيائي همهٔ آرمانخواهان کشورمان تبدیل گردد، و در ادامهٔ راه خود، "جبهه‌ای گسترده از جویندگان فردای متفاوتی" را به حرکت در آورد. در آن صورت، می‌توان امیدوار بود که این بار که تاریخ از نو باردار شده، خیزش و زایشی را سبب می‌شود، توده‌های مردم ما،

- نه به ذهنیت اتوپيائي مخلوطی از کهنه و نو،

(اختلاطی که فروپاشی همهٔ انقلابات و جنبش‌ها، از جمله انقلاب اتوپيائي ۵۷ را به دنبال آورد)

- بلکه با ذهنیت‌های اتوپيائي هدفمند و برگزیده، توان لایزال خود را در صحنهٔ سیاسی و اجتماعی به آزمایش بگذارند. و برای یکبار هم که شده، ناشدنی‌های تاریخی خود را ممکن و قابل تحقق سازند. و با "ظهور و نجات" تاریخی خود،

- به صورت "ظهور و نجات" انسان زمینی به جای امام آسمانی-

آرزوهای تاریخی "رهائی از ظلم" و "برقراری عدالت" را به جای آورده، و "برادری و برابری" گمشده در تاریخ را عینیت ببخشند.

\*\*\*

اما یک چنین راهی، بلند و طولانی است و رهروانی ثابت قدم و صبور لازم دارد. با این وجود، اگر این تنها راه رهائی است، نباید نگران زمان بود. چرا که آن فردای متفاوت در حوزهٔ ذهنی و آرمانی، از لحظه‌ای آغاز می‌شود که باوری آرمانی در دلی از دلها می‌نشیند، ریشه می‌زند، و به تغییر پندار، رفتار و کردار ولو یک نفر منجر می‌گردد.

از این رو، هر اسی نیست اگر تا نیل به شهر آرمانی، راهی طولانی در پیش است، یا برای رسیدن به قلعهٔ آرزوها، رهروانی بسیار مورد نیاز اند. در این مقطع تاریخی، مهم آنست که هر کسی به سهم خود، در یک سفر ذهنی، پا به راهی بگذارد که روزی خیل پرندگان اساطیری شاهنامه برای رسیدن به قلعهٔ کوه افسانه‌ای "قاف" طی کردند و در اوج آن پرواز تاریخی، پیوند ابدی خود را در جمع واحد "سیمرغ" به ثبت رسانیدند.

دل‌یستن به جامعهٔ آرمانی نیز، همانند آن داستان اساطیری ایرانی، از همان لحظهٔ زادن در ذهن و اندیشهٔ فردی از افراد این جامعه، در کوه قاف آرمانی را به روی جستجوگران خود باز خواهد کرد، و افق دوردستی از جهت‌گیری به سمت و سوی "شهر آرمانی فردا" به وجود خواهد آورد. این جهت‌گیری ذهنی، در تداوم خود قادر خواهد شد در نقاط تلاقی مناسبات اجتماعی مان رشد کرده و:

- ارزش‌های رهائی به وجود آورد،

- اخلاق اجتماعی نوی پایه گذاری و خلق کند،  
- بی هویتی موجود را درمان کرده، هویت جمعی نوی را سبب شود،  
- به کار و کوشش و پیکار زندگی آرمانی ما مردم جهتی نو ببخشد و،  
در نهایت نیز، با ایجاد یک هویت ذهنی مشترک، زندگی اجتماعی سربی موجود را  
به رنگ شاد زندگی در آورد.  
اینست که:

از سوئی، فردای تحقق جامعه آرمانی بی مکان، دور و ناپیداست ولی،  
از سوی دیگر، فردا از همین لحظه آغازین آرمان‌سازی ذهنی شروع می‌شود و  
رفتارها و روابط جمعی مان را از نو شکل می‌دهد. این نیز همانند آنچه در دوره  
انقلاب اتوپیائی فروپاشیده تجربه کردیم، به راه برون‌رفت از مشکلات تفرقه و  
پراکندگی امروزی منجر خواهد شد. و رمز و راز مشترکی خواهد ساخت که پیوند  
این مردم را در جایی و از طریق ممکن خواهد ساخت. این همان رمز و رازی  
است که:

به سؤال "چرا زندگی می‌کنیم و برای چه زندگی‌یی در تلاشیم"، پاسخ خواهد داد، و  
همچون یک "هویت مشترک آرمانی و اتوپیائی ایرانی"، فرد و فردها را به جمع، و  
تنهایی‌ها را با هم بودن‌ها پیوند خواهد زد.

"... من اگر ما نشوم تنه‌ایم،  
تو اگر ما نشوی خویشتی  
چه کسی می‌خواهد

من و تو ما نشویم ... " ۸۹

\*\*\*

می‌بینیم که امروز نیز همچون هر وقت دیگر زمان برپائی اتوپیا و آرمانشهر جدید،  
و زمان معماری ذهنی راهی نو به فردائی دگرگونه است.  
می‌بینیم که تاریخ، طبق قانونمندی خود، آماده نگارش دوباره است و فرصت از آن  
هرکس و هر انسان "عصر نو" معتقد به "حکومت بلاشرط انسان و مردم" تا  
- به جای امامان و مقدسینی که نه ظهور میکنند و نه نجات میدهند-  
همراه با همه آرمانخواهان دیگر "ظهور" کند، و در معماری ذهنیت آرمانی نو و  
برپائی "مدینه ای فاضله" مناسب عصر نو ایرانی شرکت جسته، در راه "نجات"  
تاریخی مردم و تاریخ ایران از باطلاتی که گرفتار آمده، بکوشد.

این آن راهی است که به سوی فردا می رود.  
این راه فرداست.  
".... از کجا که من و تو،  
شور یکپارچگی را در شرق،  
باز بر پا نکنیم...." ۹۰